

# آزادی و مسئولیت از منظر نهج البلاغه

## قسمت نخست

ظهیر احمدی

### مقدمه

نهج البلاغه که به حق از آن به «اخو القرآن» یاد کرده‌اند؛ بی‌شک پس از قرآن کریم، گران‌قدرترین و جامع‌ترین میراث ارزشمند جهان اسلام است. مجموعه‌ای شامل اندیشه و گفتار انسانی کامل و وارسته که در تمام عرصه‌های زندگی پربار و پربرکت خویش چون خورشید درخشیده و شعاع آن بر همه پرتو افکنده است، حال این خود انسانها هستند که یا از این خورشید بی‌غروب بهره برده به سعادت دنیا و عقبی برسند یا این که وانهند و به مشقت افتند.

نهج البلاغه، منشور انسان‌سازی، منشور هدایت اجتماعی و سیاسی، دریای معرفت بیکرانه، حاوی مسایل بسیار عمیق خداشناسی، حکمت‌های عمیق فلسفی، انسان‌شناسی همه‌جانبه، جهان‌بینی عرفانی و سلوک اجتماعی است و در یک کلام نهج البلاغه، منشور چگونه زیستن سعادت‌تمندانه هدفمدار و شرافتمندانه است.

از آنجا که خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه از انسانی کامل، جامع، و حقیقت‌مدار که می‌توان او را «دیده‌بان حقیقت»<sup>۱</sup> و آزادی‌نامید، صادر شده، لذا تمام گفتارها و موضع‌گیری‌هایش برخاسته از جهان‌بینی الهی اوست، بر همین اساس می‌توان از تمام گفتار و رفتار، اصول اساسی‌ای را استخراج و استنباط کرد و چراغ راه‌اندازی زندگی فردی و اجتماعی قرارداد. با این دیدگاه، ما در این مقال و مجال اندک به اختصار دو مقوله «آزادی» و «مسئولیت» و رابطه این دو مفهوم با یکدیگر و با انسان را از دیدگاه نهج البلاغه مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم.

نوشته حاضر در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول به بررسی مفهوم آزادی و انواع آن در نهج البلاغه اختصاص یافته و

بخش دوم به «مسئولیت» و ارتباط آن با آزادی و تقسیم مسئولیت‌ها از منظر این کتاب شریف می‌پردازد.

### آزادی - آزادی فلسفی

آزادی، عبارت است از «حقی که به موجب آن، انسانها بتوانند استعدادها و توانایی‌های طبیعی و خدادادی خویش را به کار اندازند»<sup>۲</sup>، به تعریف دیگر «آزادی همان نبودن مانع در سر راه اندیشه درست و اعمال شایسته است و این از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق فطری بشر است»<sup>۳</sup> و حد و مرز آن تا جایی است که به این حق طبیعی انسانهای دیگر، ضرر و زیان نرساند، آزادی در این معنا مورد پذیرش اعلامیه حقوق بشر نیز بوده و در آن تصریح شده که: «تمام افراد بشر آزاد دنیا می‌آیند و باید آزاد بمانند»<sup>۴</sup> اما برای این که آزادی نامحدود نباشد و مستمسک صاحبان زر و زور برای تعرض و استثمار قرار نگیرد، ماده چهار اعلامیه حقوق بشر این‌گونه آن را مشروط و محدود بیان کرده است «آزادی عبارت از هرکاری است که به دیگران ضرر و زیان نرساند»<sup>۵</sup> از این حد و حدود به تعبیر مختلفی از قبیل: حریم شخصی، حریم خانوادگی نیز یاد شده که تعرض به آن حریم‌ها ممنوع و مسئولیت‌آور است.

از دیدگاه اسلام نیز انسان، موجودی شریف و نمونه، آفریده شده و به او مزایایی بخشیده‌اند که سایر موجودات از آن محرومند: «لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»<sup>۶</sup>. یکی از امتیازات افراد انسانی، آزادی اراده توأم با مسئولیت است که به موجب آن می‌تواند سرنوشت خود را تعیین کرده و به راه سعادت یا شقاوت برود: «إنا هدیناه السبیل إما شاکراً و إما کفوراً»<sup>۷</sup>.

امام علی علیه السلام نیز در گفتار و رفتار خود، آزادمنشی و حریت را به مردم آموخته و اختیار انسان را در سخن و کردار یادآور



شده و پاداش و جزا در آخرت را نیز در راستای افعال اختیاری و آزادانه انسان ارزیابی کرده است. ایشان در پاسخ به یکی از سپاهیان در سفر شام که می‌پرسد: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی است؟ قائل شدن به جبر و قضا و قدر حتمی (عدم اختیار و آزادی) را نفی می‌کنند و می‌فرمایند که اگر افعال و حرکات ما از روی جبر و قضای حتمی باشد و ما آزاد و مختار نباشیم در این صورت، پاداش و کیفر دادن باطل و وعده و وعید به ثواب و عقاب هم بی‌مورد است، اما خداوند متعال بندگانش را آزاد و مختار آفریده و اساساً امر و نهی الهی و طاعت یا معصیت خداوند همه بر مبنای اختیار و آزادی انسانهاست از همین‌روست که خداوند متعال رسولان و پیامبرانی را با کتب آسمانی فرستاد تا انسانها را هدایت کنند.

اساسی (آزادی و اختیار انسان) را دقیقاً مد نظر داشته است، در اینجا به چند نمونه دیگر نظری می‌افکنیم:

«لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»: برده و عبد دیگری مباش، در حالی که براستی خداوند تو را آزاد قرار داده است»<sup>۱۱</sup>  
یعنی، هر فرد انسانی که به دنیا می‌آید اصالتاً آزاد است و هیچ‌کس تحت هیچ شرایطی حق ندارد این حق طبیعی را از او سلب کند مگر اینکه خود فرد به انحاء مختلف به بردگی دیگران تن در دهد، و این به معنای آزادی بی‌قید و بند (لابالاییگری و عدم مسؤولیت) هم نیست بلکه با توجه به اصل مسؤول بودن انسان در قبال تمام افعال اختیاری خود، آزادی او توأم با مسؤولیت و محدود به تعرض نکردن و نرساندن ضرر و زیان به آزادی دیگران است.

«و یحک لعلک ظننت قضاء لازماً و قدراً حتماً، و لو کان كذلك لبطل الثواب و العقاب و سقط الوعد و الوعید، إن الله سبحانه امر عباده بتخیراً و نهام تحذیراً... و لم یعص مغلوباً و لم یطع مكرهأ و لم یرسل الانبیاء لعبأ و لم یزل الکتب للعباد عبثاً...»<sup>۸</sup>  
نتیجه می‌گیریم که از دیدگاه علوی، انسان موجودی است که فطرتاً و اصالتاً مختار و آزاد خلق شده و آزادی جزء خصلت طبیعی و

**از دیدگاه علوی، انسان موجودی است که فطرتاً و اصالتاً مختار و آزاد خلق شده و آزادی جزء خصلت طبیعی و غیر قابل انفکاک اوست، از این موضع گیری علی علیه السلام در برابر برداشت آن سپاهی از قضا و قدر، علاوه بر اصل آزادی فلسفی و فطری انسان، اصل اساسی دیگری استنباط می‌شود و آن «مسؤول بودن انسان» در قبال کارهای صادره از اوست که یا به عصبان در برابر خداوند و عقاب و کیفر منتهی می‌شود و یا به اطاعت و ثواب و پاداش، پس قائل شدن اختیاری و آزادی برای انسان به معنای قایل شدن مسؤولیت برای اوست.**

### انواع آزادی

الف - آزادی فلسفی  
انسان که همان اختیار عمل و صاحب اراده بودن اوست و در اینجا از آن به عنوان آزادی انسان توأم با مسؤولیت یاد کردیم، از منظر امام علی علیه السلام مورد بررسی قرار گرفت. حال با پذیرش این اصل و در راستای

آن، آزادی انسان جهات مختلفی خواهد داشت که به بررسی برخی از آنها می‌پردازیم.

### ب - آزادی شخصی و مرز آن

ایمان اصیل و عمیق امام علی علیه السلام را به اصل آزادی انسان دیدیم ایمانی که پایه و اساس برنامه‌های امام علی علیه السلام در حکومت، سیاست و مدیریت جامعه بود و با الهام گرفتن از آن، به امر و نهی، جنگ و صلح، عزل و نصب، اختلاط با مردم، رفتار با فرزندان و پرستش خداوند می‌پرداخت، دیدگاه مولانا علی علیه السلام به اصل آزادی، نگرش وی به جهان هستی، اجتماع و انسان سرچشمه می‌گیرد، از آنجا که مفاهیم و معانی آزادی ناشی از روابط و علایقی است که افراد جامعه با آن پیوند و ارتباط دارند و این علایق و پیوندها

غیر قابل انفکاک اوست، از این موضع گیری علی علیه السلام در برابر برداشت آن سپاهی از قضا و قدر، علاوه بر اصل آزادی فلسفی و فطری انسان، اصل اساسی دیگری استنباط می‌شود و آن «مسؤول بودن انسان» در قبال کارهای صادره از اوست که یا به عصبان در برابر خداوند و عقاب و کیفر منتهی می‌شود و یا به اطاعت و ثواب و پاداش، پس قائل شدن اختیاری و آزادی برای انسان به معنای قائل شدن مسؤولیت برای اوست.

حال که دیدگاه فلسفی علوی علیه السلام به مسأله آزادی و اختیار انسان روشن شد، از آنجا که امام علی علیه السلام انسان‌شناسی جامع و عمیق است خواهیم دید که همواره سیره نظری و عملی خود این اصل

دو حالت فردی و اجتماعی دارد، امام علیه السلام به اصلاح هر دو پرداخت تا زندگی سعادتمندانه را از هر دو جنبه برای مردم به

وجود آورد و به آنان فرصت دهد که در میدان وعرضه زندگی به بهترین اشکال آزادی دست یابند، نخستین گام امام علیه السلام در این زمینه اعلام مسئولیت و وظیفه خنود در تأیید و تثبیت حق و در هم کوبیدن باطل بود لذا صریحاً موضع گیری کرده اند که انسانها اصالتاً آزاد آفریده شده اند و هیچکس از صاحبان زر و زور حق سلب این آزادی را از دیگران ندارند یعنی آزادی اولیه مشروط و محدود می شود به عدم تعرض به همین حق طبیعی دیگر افراد انسانی، از

جعلک الله حراً<sup>۱۲</sup> و «الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودية<sup>۱۳</sup>» در پی آن است تا، خود مخاطب، اعتماد به نفس پیدا

کرده و عمق و روح آزادی را درک و احساس کند تا از این رهگذر بر اصلی از اصول وجودش آگاه شده و بیدار شود چرا که خداوند او را آزاد خلق کرده است. مخاطب سخن امام علیه السلام عموم مردمند تا بدانند که همشان آزادند فقط خودشان حق دارند راه و روش خود را انتخاب کنند و این به اراده خود آنان است که بر بنیاد اصل اصیل آزادی بمانند و یا آنرا پایمال کرده و به بردگی دیگران درآیند زیرا آنان واقعاً و قانوناً آزاد هستند

**در نظر امام علیه السلام آزادی در مقابل «بردگی» بلکه وسیعتر و عمومی تر از آن است. علی علیه السلام با بیان «لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً» و «الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودية» در پی آن است تا، خود مخاطب، اعتماد به نفس پیدا کرده و عمق و روح آزادی را درک و احساس کند تا از این رهگذر بر اصلی از اصول وجودش آگاه بشود و بیدار شود چرا که خداوند او را آزاد خلق کرده است.**

همین روست که حتی مخالفان علی علیه السلام در زندگی و فعالیت های شخصی و در بیان عقاید خود تا وقتی که به حقوق و آزادی دیگر افراد جامعه تجاوز نشود آزاد بودند اما هرگاه افراد حس مسئولیت خود را در قبال آزادی دیگران از دست می دادند و به حقوق و آزادی آنها تعدی و تجاوز می کردند، جلو متعدی و متجاوز به حریم و حدود دیگری را با قاطعیت می گرفت برای نمونه می بینیم که خوارج - گروه مخالف حکومت علوی علیه السلام - مادامیکه قیام و شورش مسلحانه نکرده بودند، آزاد بودند، «علی علیه السلام در دوران حکومت چند ساله خود، بارها در برابر انتقادهای تند خوارج و دیگران قرار گرفت ولی هیچگاه آنان را از این حق مشروع خودشان محروم نکرد حتی مجالس و محافل و مستمری آنان را از بیت المال هم قطع نکرد، اما وقتی دست به شورش و قیام مسلحانه زدند و به سلب آزادی دیگران و ایجاد ناامنی در شهرها و راهها پرداختند، امام علیه السلام بعنوان مسؤول و زمامدار جامعه اسلامی، در برابر تعدی و تجاوز آنان با قاطعیت ایستاد و در «نهروان» با آنان جنگید، اما تا پیش از آن نه قلم آنان را شکست، نه زبانشان را بست و نه تبعید یا خانه نشینشان کرد و حتی انجمن ها و محافلشان را هم تعطیل نکرد.»<sup>۱۱</sup>

در نظر امام علیه السلام آزادی در مقابل «بردگی» بلکه وسیعتر و عمومی تر از آن است. علی علیه السلام با بیان «لا تکن عبد غیرک و قد

و کسی حق ندارد این آزادی را از آنان سلب کرده<sup>۱۴</sup> و یا مدعی شود آنرا او بخشیده و یا اعطا کرده چون آنچه که فطری و طبیعی است در وجود همه انسانها، به ودیعه نهاده شده خودشان دارند و اعطای دیگری بی مورد و بی معناست. آزادی به مفهوم وسیع و عمومی آن از منظر علی علیه السلام همان است که انقلابها را بوجود می آورد و تمدنها را ایجاد می کند و پیوندهای مردم را بر پایه تعاون و همکاری های نیکوکارانه بر پا می دارد و افراد اجتماع را به همدیگر مرتبط می سازد.<sup>۱۵</sup> در این دیدگاه به مسایل، اوضاع خصوصی و عمومی و هر چیزی که به وجدان، انگیزه، زندگی خصوصی افراد و یا هر چه که به روابط و پیوندهای اجتماعی و همگانی مردم بستگی دارد توجه شده و بر پایه آن، حقوق انسانی پی ریزی می شود از آنجا که شخصیت علی علیه السلام از نظر وحدت و هماهنگی، تناقض و از نظر اصالت، دوگانگی ندارد، او را وامی دارد تا همه گفتار و کردار خود را با مفهوم آزادی توأم با احساس مسئولیت پیوند دهد؛ در سیره عملی امام علیه السلام هیچ موردی نیست که با این مفهوم آزادی تعارضی داشته باشد بلکه این مفهوم از آزادی را در بیان و تطبیق خارجی و در بر پاداشتن حقوق عمومی همواره بکار برده و وظیفه خود می دانسته که این حق طبیعی افراد را عایت کند و رعایت آنرا از دیگران نیز بخواهد.



علی علیه السلام مفهوم آزادی و اصول آنرا به خوبی شناخت و درک کرد و این ادراک خود را به روشنی و صراحت بیان کرد و بر همین اساس، بنای مستحکم اخلاق خصوصی و عمومی و رابطه و پیوند انسانی مردم را با یکدیگر بنیان نهاد و در اصلاحات اجتماعی، قانونگذاریها، پیشوایی و رهبری، حکومت و وعظ به مردم، به موجبات و لوازم آن عمل کرد و بسر احترام خود نسبت به حق مردم در آزادی، هر روز دلیلی تازه آورد ولی همه اینها در چارچوبی بود که خود مفهوم آزادی، آنرا ترسیم می کند و آن اینکه آزادی فردی (شخصی) نباید بر آزادی دیگران و جامعه ضربه ای وارد سازد، در همین راستا به فراهایی از کلام علوی علیه السلام می پردازیم:

«ان هؤلاء قد تاملوا علی سخطه امارق و ساصبر ما لم أخف علی جماعتکم»<sup>۱۶</sup>

«آنها (جدایی طلبان چون طلحه و زبیر) فراهم شده اند و از من و حکومت من ناخرسندند، من صبر می کنم و شکیبایی می ورزم مادامی که فعالیت و تدارک آنها ضرر و زبانی به اجتماع شما نرساند.»

مخالفان و ناراضیان حکومت مشروع علوی علیه السلام آزادی اجتماعی و انتقاد داشتند و ناراضیاتی خود را حتی به زمامدار جامعه اسلامی هم عملاً نشان می دادند، تا زمانی که فعالیت آنها به آزادیها و حقوق دیگران صدمه و زیان نرسانده بود، آزادی فعالیت داشتند و حتی می توانستند از مرکز حکومت خارج شده و در شهر دیگری با دامنه وسیعتری به فعالیت های مخالفت آمیز بپردازند، اما وقتی که حالت تعرض و افساد را در پیش گرفتند، مسؤول و زمامدار جامعه، امام علی علیه السلام با آنان با قاطعیت برخورد و آنها را در جنگ جمل منکوب کردند.

«الا و اینی أقاتل رجلین: رجلاً ادعی ما لیس له و آخر منع الذی علیه»<sup>۱۷</sup>

بدانید که من با دو کس می ستیزم: با کسی که چیزی را که حق او نیست می خواهد و با کسی که حقی را که برعهده دارد و آنرا ادا نمی کند.

پیکار امام علیه السلام با متجاوز و متعرض به حدود دیگران است یعنی پیکار با زیاده از حق خود طلب، (پیکار با کسی که متجاوز از حدود خود به حقوق دیگری است و پیکار با کسی که به تعهدات و مسؤولیتهای خود پابند نیست.

«... أما الظلم الذی لا یتربک فظلم العباد بعضهم بعضاً»<sup>۱۸</sup>

اما آن ستمی که واگذاشتی نیست، ظلم و ستم بندگان بریکدیگر است.

سلب حقوق و آزادی های دیگران، بدون مجوز قانون منصفانه، ظلم و ستم است. این ستم غیرقابل اغماض و مورد تعقیب و بازخواست و عقاب قرار می گیرد چرا که ظالم به حقوق غیر، متجاوز از حقوق و حدود خود به حقوق دیگر است و این هم در سیاست علوی غیرقابل گذشت است.

«لا تضيعن حق أخیک»<sup>۱۹</sup>: به هیچ وجه حقوق دیگران را ضایع مکن (مرز آزادی شخصی (فردی) عدم تجاوز به حقوق دیگران) «ولا تمسن مال احد من الناس مصل و لا معاهد»<sup>۲۰</sup>: دست به مال فردی هیچ کس دراز نکنید چه مسلمان و نمازگزار باشد و چه غیرمسلمان و در عهد و پیمان مسلمانان.

از تمام استندهای فوق به نهج البلاغه، نکته اساسی که می توان استنباط کرد، رعایت حقوق شخصی افراد است و اینکه هیچ کس حق ندارد با استناد به آزادی، حقوق اجتماعی، معنوی و اقتصادی دیگران را مورد تعرض قرار داده و به آنان ظلم کند چرا که آزادی شخصی همه افراد، محترم بوده و حد این آزادی تا مرز عدم اضرار به دیگران است.

### آزادی - آزادی های سیاسی

انسان موجودی اجتماعی است و براساس سرشت و طبیعت انسانی خود و بر مبنای ضرورت، در پی تشکیل جمع و اجتماع است که «انسان» از «انس» به معنای انس و الفت گرفتن به غیرخود و تمایل به زندگی اجتماعی تعریف کرده اند<sup>۲۱</sup>، حال که اجتماع انسانی تشکیل می شود، ضرورت ایجاب می کند که برای حفظ انتظام جامعه، آزادی های شخصی (فردی) افراد محدود و مشروط شود به حد مرز «عدم اضرار و صدمه به آزادی دیگران» زیرا می توان انتظار داشت همگان با احساس مسؤولیت نسبت به حقوق دیگران، این حد و مرزها را رعایت کنند، لذا اجتماع انسانی، آزادانه عده ای را به عنوان متصدیان قانونگذاری و مجریان آن، به نمایندگی از سوی خویش انتخاب و اختیار می کنند، منتخبین اجتماع و کارگزاران و خدمتگزاران جامعه باید حافظ حقوق تک تک افراد و در عین حال حافظ مصلحت جامعه باشند، تصدی این مسؤولیت و رهبری جامعه - با توجه به ضوابط و شایستگی ها - باید براساس آزادی های سیاسی باشد. آزادی سیاسی بر دو پایه استوار است: الف - هر فردی حق دارد هر منصبی از مناصب اداری و سیاسی مملکت را که

شایستگی تصدی آنرا دارد، عهده‌دار شود و در سرنوشت اجتماعی و سیاسی جامعه خود مشارکت کند؛ (آزادی انتخابات) ب - هر فردی از افراد ملت حق دارند که نظرات اصلاحی و انتقادی خود را بطور آزاد و بدون هیچ بیم و هراسی ابراز نمایند. (آزادی انتقاد و بیان)

حال به بررسی این دو پایه از آزادی سیاسی در حکومت و سیاست علوی می‌پردازیم:

در مورد پایه اول، آزادی سیاسی (آزادی انتخابات) در سیره علوی و حکومت ایشان کاملاً مشهود است، گرچه امامیه را عقیده بر آنست که امامت علی علیه السلام از جانب خداوند متعال و به انتصاب الهی و به بیان نبوی ص است و مشروعیت حکومت علی علیه السلام الهی است، ولی نکته‌ای که نباید از آن غافل شد، باید بین دو مسأله مشروعیت و مقبولیت تفکیک قائل شد، پرواضح است که مشروعیت امامت و ولایت علوی علیه السلام الهی و انتصابی است ولی به فعلیت رسیدن آن در گرو مقبولیت مردمی و پذیرش مردمی است، در اینجا به بحث ارزش‌گذاری این دو مقوله و بررسی حکومت‌های سابق بر علی علیه السلام وارد نمی‌شویم، گرچه حکومت‌های سابق بر علی علیه السلام غیرمشروع بوده ولی ظاهراً به انتخاب و مقبولیت مردمی بوده است، خود علی علیه السلام هم بنا به مصالح عالی حفظ وحدت و انتظام جامعه مسلمین بعد از چند ماه، متخین مردم را با بیعت خودشان پذیرا شدند. «اما و الله لقد تقمصها فلان و إنه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الریح»<sup>۲۲</sup>

آری به خدا سوگند - فلان - جامعه خلافت را پوشید با اینکه می‌دانست که موقعیت و شایستگی من به خلافت مانند محوریت گرد استوانه است نسبت به سنگ آسیا. همچنانکه آسیا حول محور و استوانه مرکزی آن می‌چرخد، خلافت نسبت به من همان موقعیت را داشت با این همه، این مقام و مسؤولیت از طرف غیرغصب شد.

امام علیه السلام بعد از تشکیل شورای منتخب عمر برای تعیین خلیفه بعدی و بعد از احتجاج به حقانیت و شایستگی خود نسبت به تصدی مسؤولیت خلافت و زمامداری جامعه، ناچار در پی تهدید به قتل اهل شوری، منتخب شوری را که عثمان بود، پذیرفته و فرمودند:

«لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري، و والله لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين و لم تكن فيها جور إلا علی خاصة»<sup>۲۳</sup>

همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم، به خدا سوگند، - بدانچه کردید - گردن می‌نهم و تسلیم هستم مادامیکه کار مسلمانان به سامان باشد و جز بر من بردیگران ستمی نرسد. از این بیان می‌توان استنباط کرد که امام علیه السلام منتخب شوری را هم پذیرفتند به خاطر همان مصلحت فوق‌الذکر ولو اینکه به ناحق بودند.

اما در مورد نحوه پذیرش و انتخاب مردمی علی علیه السلام، طبق فراهایی از نهج البلاغه که در ذیل خواهیم آورد، آزادی پذیرش و انتخاب مردمی حکومت علوی علیه السلام را خواهیم دید، خواهیم دید که چگونه اکثریت قریب به اتفاق مردم بر پذیرش حکومت و مسؤولیت جامعه از طرف امام علیه السلام اصرار کردند و چگونه اقبال و حضور مردمی در به فعلیت رسیدن حکومت علوی علیه السلام نقش حساسی داشته است و علی علیه السلام در پاسخ به مخالفین حکومت خود چگونه به اقبال و پذیرش مردمی احتجاج می‌فرمودند، اینک برخی از آن فراهها:

الف - «والله ما كانت لی فی الخلافة رغبة و لا فی الولاية إریة و لکنکم دعوتونی إلیها و حملتمونی علیها»<sup>۲۴</sup>: (درگلابه از پیمان‌شکنی طلحه و زبیر) به خدا سوگند من خواستار خلافت و علاقمند به حکومت نبوده‌ام بلکه شما مرا دعوت نمودید و به آن وادارم کردید.

اقبال مردم برای سپردن مسؤولیت زمامداری جامعه به علی علیه السلام ولو اینکه بعدها پیمان‌شکنی کردند اما در ابتدا، کاملاً با اختیار و آزادانه و بدون هیچ‌گونه اجبار و واهمه‌ای بود.

ب - پس از کشته شدن عثمان، و هنگامی که مردم خواستند با علی علیه السلام بیعت کنند، فرمودند:

«دعونی و التمسوا غیری ... و إن ترکتمونی فأنأ کأحدکم و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن ولیتموه أمرکم»<sup>۲۵</sup> (مرا رها کنید کس دیگری غیر از مرا به این کار نخواهید ... و اگر مرا رها کنید در این صورت من همچون یکی از شما خواهم بود و شاید هم بهتر و بیشتر از شما نسبت به کسی که او را به خلافت برمی‌گزینید، فرمانبردار و شنوا باشم)

از این بیان دو نکته استنباط می‌شود: یکی اقبال آزادانه مردم برای برگزیدن علی علیه السلام به زمامداری جامعه و دیگری اعتراف امام علیه السلام به احترام و فرمانبرداری از منتخب مردم در صورتی که غیر او را انتخاب کنند.

در ادامه خواهیم دید که علی‌رغم بی‌رغبتی امام علی علیه السلام به امر زمامداری و حکومت، چگونه مردم آزادانه به او روی

می‌آورند و از او به اصرار می‌خواهند که امر زمامداری و حکومت بر آنان را بپذیرد و چقدر انتخاب علی علیه السلام به زمامداری جامعه، با شور و شوق تمام مردم و حکومت ایشان چگونه حکومتی مردمی بوده است:

ج - (در وصف جریان اقبال عمومی مردم برای بیعت با علی علیه السلام):

«ثم تذاكتم علي تداك الابل الهيم علي حياضها يوم ورودها حتى انقطعت النعل وسقطت الرداء و وطىء الضعيف و بلغ من سرور الناس ببيعتهم اباي و ان ابتهج بها الصغير و هدج إليها الكبير و تحامل نحوها العليل و حسرت إليها الكعاب»<sup>۲۶</sup>

سپس مانند شتران تشنه‌ای که هنگام رفتن به طرف آبگیرها برای آب خوردن، با هم و با ازدحام هجوم می‌بردند شما هم به طرف من هجوم آوردید به طوری که - از هجوم مردمان - بند پای افزار برید و ردا افتاد و ناتوان پایمال گردید و خشنودی مردم در بیعت با من چنان بود که خردسال شادمان شد و پسران لرزان بدانجا آمدند و بیمار و دختران جوان هم آمدند. (در وصف جریان و اقبال عمومی مردم برای بیعت با علی علیه السلام بعد از مرگ عثمان):

د- «فمار اعني إلا و الناس كعرف الضبع إلى يثالون علي من كل جانب، حتى لقد وطىء الحسان و شق عطفای، مجتمعين حولي كرياضة الغنم»<sup>۲۷</sup>

[بعد از قتل عثمان]  
مردم از هر سوی روی به من نهادند و مانند یال گفتار پشت سرهم ایستادند (انبوهی و تراکم جمعیت) بطوری که - از ازدحام و انبوهی جمعیت حاضر برای بیعت - حسان<sup>۲۸</sup> فشرده گشت و دو پهلویم آزده شد و اطراف مرا مانند گوسفند فرا گرفتند.

ه- «فما قبلتم إلى اقبال العوذ المطافيل علی اولادها، تقولون: البيعة

البيعة، قبضت يدي فبسطتموها و ناز عتكم يدي فبجذبتموها»<sup>۲۹</sup>  
(همانند ماده شتری که روی به بچه‌هایش می‌آورد - با اشتیاق و ولع - روی به من آوردید در حالی که می‌گفتید: بیعت! بیعت! دست خودم را بستم ولی شما آنرا گشودید، دست خودم را از دستانتان بیرون کشیدم، شما آنرا به سوی خود کشیدید.

روی آوردن مشتاقانه و عمومی مردم و بیعت آزاد و مصرانه با امام علی علیه السلام برای زمامداری جامعه:

و - «أني لم ارد الناس حتى أرادوني و لم ابايعهم حتى بايعوني»<sup>۳۰</sup>

من به دنبال مردم نرفتم بلکه آنها روی به من آوردند، من با آنان بیعت نکردم بلکه این مردم بودند که با اصرار، خواستند و با من بیعت کردند.

دیدیم که امام علیه السلام اصلاً رغبتی به خلافت و حکومت نداشتند بلکه از آن گریزان هم بودند، پس چگونه شد که این مسؤلیت بسیار خطیر را در آن بحبویه و اضطراب و آشوب جامعه پذیرفتند؟ اقبال مشتاقانه و عمومی آزاد مردم را برای انتخاب و بیعت با ایشان برای امر زمامداری و خلافت را هم دیدیم، حال به بررسی احتجاجات و دلایل امام علیه السلام در پذیرش این مسؤلیت می‌پردازیم.

ز - «لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ

الله علی العلماء أن لا یقاروا علی

کظة ظالم و لاسغب مظلوم لالقیة جبلها علی غاربها»<sup>۳۱</sup>

(اگر این اجتماع مردم برای بیعت کردن با من نبود، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌کردند و خدا علما را نفرموده بود تا ستم ستمکار شکمباره را تحمل نکنند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار (خلافت و زمامداری جامعه) را از دست می‌گذاشتم.)

- اجتماع عمومی و آزادانه مردم، اتمام حجت برای رهبر صالح در پذیرفتن مسؤلیت زمامداری جامعه آزادی

**علی علیه السلام مفهوم آزادی و اصول آنرا به خوبی شناخت و درک کرد و این ادراک خود را به روشنی و صراحت بیان کرد و بر همین اساس، بنای مستحکم اخلاق خصوصی و عمومی و رابطه و پیوند انسانی مردم را با یکدیگر بلیان نهاد و در اصلاحات اجتماعی، قانونگذاری‌ها، پیشوایی و رهبری، حکومت و وعظ به مردم، به موجبات و لوازم آن عمل کرد و بر احترام خود نسبت به حق مردم در آزادی، هر روز دلیلی تازه آورد ولی همه اینها در چارچوبی بود که خود مفهوم آزادی، آنرا ترسیم می‌کند و آن اینکه آزادی فردی (شخصی) نباید بر آزادی دیگران و جامعه ضربه‌ای وارد سازد**



انتخابات از طرف مردم برای انتخاب زمامدار جامعه، احساس مسؤلیت رهبر صالح و شایسته برای پذیرش زمامداری و برقراری عدل اجتماعی و رفع ظلم دستم.

ح - «لم تکن بیعتکم إیای فلتة»<sup>۳۷</sup>: بیعت شما (مردم) با من شتابزده و بدون فکر و اندیشه نبود. بلکه بیعتان در کمال اختیار و آزادی و با اشتیاق و بدون هیچ گونه ترس و واهمه‌ای بلکه بدون هیچ گونه تطمیع و وعده و وعید از طرف من بوده است.

ط - «إن العامة لم تبايعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر»<sup>۳۸</sup> مردم با من بیعت کردند، نه به دلیل تسلط و قدرت حکومتی که آنها را مجبور کرده باشد و نه به دلیل مزد و پاداشی که برای بیعت کنندگان در نظر گرفته شده باشد. (بیعت آزاد نه با اجبار و نه با تطمیع مردم)

ی - «با یعنی الناس غیر مستکرمین و لا مجبرین بل طائعين مخیرین»<sup>۳۹</sup>

همه مردم با من بیعت کردند البته نه با اجبار و نه با اکراه، بلکه بیعت کردند با اشتیاق و رغبت و مختار و آزاد.

حال آیا این منتخب مردم که با آزادی تمام و اقبال عمومی مردم انتخاب شده است، رهبر و خلیفه بلامنازع و زمامدار مطاع جامعه است؟

- «إنما الشوری المهاجرین و الانصار، فبان اجتماعوا علی رجل و سموه إماماً کان ذلک لله رضی»<sup>۴۰</sup> (در نامه‌ای به معاویه برای احتجاج بر بیعت عمومی مردم با علی علیه السلام و اینکه بعد از این بیعت کسی حق ندارد از آن تخلف کند): شوری در صلاحیت مهاجران و انصار است، پس اگر بر مردمی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام و پیشوای خود نامیدند، خشوعی خدا را کسب کرده‌اند، در این صورت هیچ کس حق ندارد، خلیفه‌ای دیگر برگزیند...<sup>۴۱</sup> یا اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن بیرون شده باز گردانند و اگر سر باز زد، با وی به خاطر رفتن به راهی جز راه مسلمین پیکار کنند.

\* چند نکته: اول اینکه در صدر اسلام برای پذیرش عمومی و مردمی حکومت چند راه وجود داشت از قبیل: بیعت شوری، استخلاف... پذیرش مردمی حکومت نبوی صلی الله علیه و آله بر مبنای بیعت بود و حکومت ابوبکر، ظاهراً بر مبنای اهل حل و عقد و خلافت عمر بر مبنای استخلاف (تعیین خلیفه جانشین توسط خلیفه قبلی) و خلافت عثمان هم بر مبنای شورای تأسیس عمری؛ اما در مورد علی علیه السلام علاوه بر نص نبوی صلی الله علیه و آله «من کنت مسولاً فهذا

علی مولا»... برخلاف بلافضل علی علیه السلام شورای مهاجرین و انصار هم تشکیل شد همان استادی که علی علیه السلام در احتجاج بر معاویه بر آن استناد فرمودند<sup>۴۲</sup> و اتفاق رأی آن شورا را براسامت و خلافت کسی، مورد رضایت خدا دانسته‌اند، لذا معاویه و یا هر کسی دیگر که مخالفت با آن کند باید با او پیکار شود زیرا این فتنه انگیزی و برخلاف جماعت مسلمین است، قبل از شورای مهاجرین و انصار و قبل از بیعت عمومی مردم با علی علیه السلام، هیچ کس مجبور به بیعت با علی علیه السلام نبوده است و همه آزاد و مختار بودند و امام علی علیه السلام هیچ کس را بر این کار مجبور نکرده‌اند، ولی پس از شورای انصار و مهاجرین و بیعت آزاد و عمومی مردم با علی علیه السلام و اتمام حجت مردم و یاران بر تصدی زمامداری جامعه از طرف علی علیه السلام و نیز تعهدات الهی و تکلیف الهی بر قیام علما و رهبران صالح برای حفظ حقوق مردم مظلوم و ایستادگی در برابر ظالمین و برای برقراری عدالت و امنیت و اصلاح در بلاد و اجرای قوانین الهی در جامعه؛ کسی حق فتنه انگیزی و بدعت و طعن بر حکومت مشروع الهی و مردمی را ندارد چرا که و عدم سکوت عکس العمل علی علیه السلام در برابر معاویه و خوارجی که شورش و طغیان مسلحانه علیه حکومت علی علیه السلام کردند، برخلاف تعهدات الهی و مردمی حکومت می شد لذا علی علیه السلام با هر دو گروه باغی و طاغی، پیکار کردند.

نکته دوم، همچنان که در مبحث آزادی با بیان و انتقاد خواهیم دید، پیکار علی علیه السلام با مخالفین و بغات هیچ گونه منافاتی با اصل آزادی بیان و انتقاد ندارد چرا که انتقاد و آزادی بیان تا زمانی مورد قبول است که به افساد و طغیان غیر مشروع منجر نشود لذا خود علی علیه السلام هم مردم را می فرمود که با او از روی عدل و خیرخواهی و خالی از غل و دورویی صحبت کنند و به او مشورت داده و او را یاری دهند.<sup>۴۳</sup>

نکته سوم: خلافت علی علیه السلام برخلاف سه خلیفه قبلی، مردمی ترین حکومت بود زیرا هم بر مبنای نص نبوی صلی الله علیه و آله و هم بر مبنای شورا و بیعت عمومی بود.

بر اساس آنچه گفته شد در سیره عملی و سیاست علوی، آزادی مشارکت عمومی مردم در انتخاب زمامدار جامعه به نحو احسن و اکمل آن وجود دارد، باید دید که آیا پس از انتخاب زمامدار جامعه، مردم جامعه، دیگر هیچ نقشی در حکومت و اداره بهتر جامعه ندارند و حاکم «فعال مایشاه و لایسال» است، یا اینکه بدنبال آزادی مشارکت عموم مردم در انتخابات (بیعت)، آزادی بیان و انتقاد از کارگزاران خود را دارند؟

## آزادی - آزادی بیان (انتقاد)

گفتیم که پایه دوم از آزادی‌های سیاسی این بود که مردم جامعه، آزاده بتوانند انتقادهای سازنده و نصیحت‌های خود را بدون ترس و وحشت، با دستگاه حاکمه در میان بگذارند و آزادانه خواسته‌ها و انتقادهای خود را بیان کنند. در ذیل به فراهایی از نهج البلاغه استناد خواهیم جست که مؤید این حق طبیعی و آزادی برای افراد جامعه در سیاست علوی بوده است و امام علی علیه السلام آنرا محترم می‌شمردند و حتی مردم را تشویق و ترغیب به انتقاد و بیان آزاد با خودشان می‌کردند و صد البته جز این هم نباید باشد چرا که حکومت حکیمانه علوی علیه السلام جز با راستی و درستی و پایداری مردمان و حضور مشارکت همه‌جانبه آنان به سامان نمی‌آید، امام علیه السلام تلاش می‌کردند که مردم، حکومت را از آن خود بدانند و مشارکت همه‌جانبه در آن داشته باشند و از مناسبات سلطه‌گرا نه و سلطه‌پذیرانه بیرون شوند و در همه عرصه‌ها، حضوری واقعی و فعال داشته باشند چنانکه خطاب به مردم می‌فرمودند:

«فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة ولا تتحفظوا منی بما يتحفظ به عند أهل البادية ولا تخالطونی بالمصانعة ولا تظنوا بی استتقالاً فی حق قیل لی ولا التماس إعظام لنفسی.»<sup>۳۱</sup>

با من چنانکه با گردنکشان، سخن می‌گویند (با ترس) و واهمه و لکنت زبان، سخن مگویید و چونانکه از تندخویان (از روی ترس) دوری و کناره‌جویی می‌کنند، از من دور نشوید و خودتان را پنهان نکنید و با تکلف و ظاهرآرایی با من اختلاط نکنید و شنیدن سخن حق را بر من سنگین مپندارید و نمی‌خواهم که مرا بزرگ انگارید و برای من تعظیم کنید.

«فلا تکفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل»<sup>۳۲</sup> از گفتن سخن حق و یا مشورت درباره عدالت با من از من خودداری نکنید.

«فإنما أنا و أنتم عبید مملوکون لربّ، لا ربّ غیره»<sup>۳۳</sup> چرا که همه ما (من زمامدار و شما مردم) بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست. حال که همه ما از نظر خلقت و داشتن یک پروردگار مثل هم هستیم چرا شما از زمامدار بترسید و واهمه داشته باشید بلکه او را هم مثل خودتان بدانید و به او مشورت بدهید و سخن حق‌تان را بیان کنید، چرا که زمامدار شما از شنیدن حرف حق، ایسا نمی‌کند و زیرا که خودش هم این مسؤولیت را اساساً برای برپایی حق و برقراری

**آزادی سیاسی بر دو پایه استوار است: الف - هر فردی حق دارد هر منصبی از مناصب اداری و سیاسی مملکت را که شایستگی تصدی آنرا دارد، عهده‌دار شود و در سرنوشت اجتماعی و سیاسی جامعه خود مشارکت کند؛ (آزادی انتخابات) ب - هر فردی از افراد ملت حق دارند که نظرات اصلاحی و انتقادی خود را بطور آزاد و بدون هیچ بیم و هراسی ابراز نمایند. (آزادی انتقاد و بیان)**

عدالت پذیرفته است و گونه این امارت و حکومت فی حد ذاته کم ارزش‌تر از نعلین پاره اوست.<sup>۳۴</sup>

یکی از بارزترین نمودهای آزادی بیان و انتقاد در دین اسلام، فریضه امر به معروف و نهی از منکر است، امام علیه السلام این فریضه را هم یادآوری می‌کنند:

«لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم...»<sup>۳۵</sup>

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید تا بدترین فرد از افراد، زمامداری و حکومت شما را بدست نگیرد.

<sup>۳۴</sup> این دستور که عام است، امر به معروف و نهی از منکر حتی در بالاترین سطح آنرا هم در برمی‌گیرد و اگر حاکم و زمامدار جامعه بخواهد خارج از چهارچوب حق و معروف، کاری بکند، باید آزادانه و شجاعانه او را از منکر بازداشت و وادار به رعایت حق و عدالت کند و این هم از نمونه‌های بارز آزادی بیان و انتقاد است.

مورد دیگری که صراحت آزادی انتقاد و بیان را به رسمیت می‌شناسد، گفتن سخن حق و عادلانه در برابر و پیش روی حاکم و زمامدار ظالم جامعه است:



«و أفض من ذلك كله كلمة

عدل عند امام جابر»<sup>۴۴</sup>: بهتر از همه اینها (تمام مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر) سخن عدالتی است که پیش روی حاکمی ستمکار گیرند.

در موردی دیگر خطاب به مردم کوفه و بعد از جنگ جمل می‌فرماید:

«أنتم الانصار على الحق ... فأعينوني بمناصحة خلية من الفسح سليمة من الريب»<sup>۴۵</sup>

شما باید یاران حق ... پس

مرا یاری کنید، به نصیحت و خیرخواهی کردن، نصیحتی که خالی از دغل و دورویی باشد. (دعوت امام علیه السلام مردم را به آزادی بیان و انتقاد صحیح)

عملاً در سیره علوی علیه السلام این آزادی رعایت می‌شد مثلاً سرسخت‌ترین گروه مخالف حکومت علوی علیه السلام خوارج بودند که آزادانه انتقادهای بسیار تند خود را نسبت به حکومت علوی علیه السلام ابراز می‌داشتند و علی علیه السلام هم بردباری می‌کردند.

در دستورالعمل حکومتی و راهنمایی‌های مدیریتی خود نسبت به استانداران و کارگزاران خود، این نکته را گوشزد می‌کرد که آنها حق ندارند در بین مردم، مستبدانه عمل کنند، در دستورالعملی به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان، می‌فرماید: «لیس لك أن تفتات في رعية»<sup>۴۶</sup>: حق نداری مستبدانه در بین مردم هر آنچه خواهی فرمان دهی.

- در عهدنامه مالک اشتر، یکی از دستوراتی که امام علی علیه السلام به مالک اشتر می‌دهد این است که در میان مردم، طوری رفتار کند که مردم او را از خود بدانند و با مردم، مهربان و متواضع باشد به طوری که، مردم آزادانه و به‌طور واضح و آشکار بتوانند سخنان خود را در برابر او بیان کنند:

«و اجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه شخصك و مجلس لهم مجلساً عاماً فتواضع فيه لله الذی خلقك و تقعد عنهم جندك و أعوانك من احراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتبع فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول في غير

حضرت بعد از اینکه خبردار می‌شود کارگزار و عامل او در بصره به مهمانی اشراف و مرفهین دعوت بلنده و او هم پذیرفته است، بعد از تقبیح این عمل و توبیح او می‌فرماید: بدان که امام شما از دلیای شما بسنده کرده است به دو جامه فرسوده و دو قرص نان، من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل پالوده و عطر گل‌سدم و لباسهای فاخر و ... استفاده کنم ولی هرگز، که هوای نفسم بر من غلبه کند، ای دنیا از من دور شو که مهارت را بر دوستت بیا دام.

موطن: «لن تقدس أمة لا

يؤخذ للضعيف فيها حق من القوى غير منتفع ... و نخ عنهم الضيق و الانف»<sup>۴۷</sup>

(پاره‌ای از وقت خود را که در آن وقت، خود را از هر کار دیگری فارغ و آسوده کرده باشی، اختصاص بده برای کسانی که حاجت و کاری با خودت دارند و در مجلس عمومی که برای این کار ترتیب می‌دهی بنشین و بخاطر خدایی که تو را خلق کرده

است، فروتنی و تواضع کن

و یاران و نگهبانان و پاسداران خود را از آن مردم دور کن، تا نماینده و سخنگوی مردم بتواند بدون ترس و بدون لکنت زبان، حرفهای خودش را بگوید چرا که من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: «هرگز امتی پاک و مقدس شمرده نمی‌شود که در آن توان حق ناتوان را بدون ترس و لکنت زبان، از قوی بگیرند»... و تندخویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خودت دور کن.)

حضرت علی علیه السلام از کارگزارانش می‌خواهد که در انتخاب و گزینش کارمندان و وزراء باید افرادی را انتخاب کنند که به راحتی بتوانند سخن تلخ و حق را به حاکم بگویند و حاکم را از پیروی هوای نفس و استبداد به رأی بازدارند و این نهایت به رسمیت شمردن آزادی انتقاد و بیان برای مردم و نمایندگان مردم در برابر دستگاه حاکمه است.

«ثم لیکن أترهم عندك أقولهم بمالحق لك و أقلهم مساعدة فيما یکون منك مما کره الله لاولیائه واقعاً ذلك من هواك حیث وقع»<sup>۴۸</sup>: (برگزیده‌ترین (کارگزاران و کارمندان) کسانی باشند که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگویند و در آنچه کنی و باگویی - و خدا آنرا از دوستانش ناپسند می‌دارد - کمتر یاری‌ات بکند.

البته از این نکته نباید غافل شد که بین انتقاد صحیح و سازنده و آزادی بیان و نصیحت و خیرخواهی نسبت به حاکم جامعه اسلامی با افساد و بیانات مزورانه و باغل و غش تفاوت وجود دارد. دیدیم که امام علیه السلام مردم را دعوت و تشویق به ارائه

مشورتها و بیان حق و سخن عدل و خسالی از دورویی و غش می‌کنند، اصولاً تشریح دو فریضه امر به معروف نهی از منکر هم در راستای انتقاد صحیح و سازنده است چرا که امر کسی به معروف همان آزادی بیان و نهی از منکر همان آزادی انتقاد صحیح است.

مطلب دیگر این که، باید بررسی شود که معیار و میزان و ضوابط تشخیص انتقادهای صحیح از انتقادهای مزورانه و غش آلود، چه چیزی است، آیا هر چه که مورد پسند و خوشایند حکومت و زمامداران و کارگزاران جامعه باشد انتقاد صحیح یا آزادی بیان است یا باید آنرا تملق و ستایش و چاپلوسی نامید؟ و مورد خوشایند و باب میل آنان نباشد با عنوان افساد و اخلال و دورویی و غش طرد کرد؟

مسلماً در سیره علوی علیه السلام هم چنان که در بررسی بسیار کوتاه آن دیدیم، معیارها و ضوابط آزادی بیان و انتقاد و صحیح کاملاً مشخص بود: معروفها مورد شناخت مردم بودند و منکرها هم همینطور، مبنا و معیار، کتاب الله و سنت نبوی صلی الله علیه و آله بود لذا در عهد خلفای سابق بویژه در مورد سومین خلیفه، مسلمانان بر همان دو مبنا و خروج خلیفه و اطرافیان او از آن معیارها و مبناها، او را مورد انتقادهای صحیح قرار می‌دادند ولی در اثر اصرار اطرافیان خلیفه سوم بر نادیده گرفتن معیارها و ضوابط و معروفها و منکرها، علیه او و اطرافیانش انقلاب به پا کردند. در مورد علی علیه السلام هم که قرآن ناطق، و عامل به سنت نبوی صلی الله علیه و آله و مدافع آن و نیز مدافع حق و دیده‌بان حقیقت و ملزم به رعایت آن بود، امام خویش معیار و میزان تشخیص حق از

**تبعیت از خواهشها و هواهای نفسانی، آزاده را بنده هوی و هوس قرار داده و او را از راه یافتن به حق و حقیقت باز می‌دارد، دیده‌بان حقیقت و پیشوای آزادگان، نگران است از این که مردم تبعیت از هوی کنند و از حقیقت باز مانند.**

باطل و انتقاد صحیح با افساد و دروغ بود بویژه که او معصوم از خطا و گناه و هوا و هوس است و هیچ اعراض و اقبال و جذب و دفع او بر مبنای هوا و هوس نخواهد بود.

اما در مورد زمامداران غیر معصوم، این معیارها و ضوابط انتقاد صحیح از غیر آن باید بر اساس قوانین مدون و مشخص، علاوه بر مبنای عقلایی، صورت بگیرد.

### آزادی - آزادی معنوی

یکی از مصادیق آزادی از منظر نهج البلاغه، آزادی معنوی و همان وارستگی و آزادی و عدم دلبستگی به هرگونه تعلقات و خواهشهای نفسانی و وابستگی‌های دنیوی و مادی است از منظر علی علیه السلام و وابستگی و دلبستگی به چیزی، کلید و مرکب گرفتاری است: «الرغبة مفتاح النصب و مطية التعب»<sup>۹</sup>

آزمندی و حرص و ورزیدن به چیزهایی که دلبستگی و وابستگی را بدنبال دارد بر خلاف آزادی معنوی بوده و بلکه بندگی جاودانه می‌باشد: «الطمع رق مؤبد»<sup>۱۰</sup>

تبعیت از خواهشها و هواهای نفسانی، آزاده را بنده هوی و هوس قرار داده و او را از راه یافتن به حق و حقیقت باز می‌دارد، دیده‌بان حقیقت و پیشوای آزادگان، نگران است از این که مردم تبعیت از هوی کنند و از حقیقت باز مانند «أیها الناس إن أخوف ما أخاف علیکم اثتان: اتباع الهوی و طول الامل، فأما اتباع الهوی فیصد عن الحق»<sup>۱۱</sup> ای مردم! همانا بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم: پیروی کردن از خواهش نفس و آرزوهای دراز در سر پروراندن، چرا که پیروی هوی نفس، انسان را از راه یافتن به حقیقت باز می‌دارد.

«من عشق شیئاً اعمشى بصره و أمرض قلبه ... قد خرفت الشهوات عقله و امانت الدنيا قلبه و ولهت علیها نفسه فهو عبد لها»<sup>۱۲</sup> هر کس عاشق و شیفته چیزی شود، دیده‌اش را کور سازد و دلش را رنجور ... خواهشهای جسمانی پرده خرد و اندیشه‌اش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده، جان او شیفته دنیاست و او بنده آن است.

«من عظمت الدنيا فی عینه و کبر موقعها فی قلبه آثرها علی الله کمالی فانقطع إليها صار عبداً لها»<sup>۱۳</sup> کسی که دنیا در دیده‌اش بزرگ جلوه کند و ارزش و اعتبار دنیا در دل وی فراوان باشد و آنرا بر خداوند متعال مقدم سازد و جز آن به چیزی نپردازد، بنده دنیا شود.

علی علیه السلام از آلودگی‌های حاکمان زمان خود، از قبیل زنجیرهای افتخار به حسب و نسب و طمع به ملک و مال و جاه و منصب و برتری جویی مبرا بود و از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا و عسل پالوده و لباسهای فاخر و لطیف، نیز بی‌نیاز و تنها به طعام ساده و آن هم به قدر ضرورت اکتفا

می‌کرد و آنرا هم نه از بیت‌المال که با کارگری در نخلستانها و بازور بازوی خود بدست می‌آورد، امام علیه السلام خود را از هرگونه وابستگی و دلبستگی به قیدها و بندها آزاد ساخت و بزرگتر از آن که به او «امیرالمؤمنین» بگویند و او به آن سرخوش و دلخوش باشد ولی در رنجها و سختیهای مردمان، همراه نباشد او در عین اینکه امیرالمؤمنین بود و زمامدار کل جامعه اسلامی و بیت‌المال مسلمین را در اختیار داشت اما بسیار وارسته ساده و آزاد می‌زیست. «هیسات آن یغلبنی هوای» او بعد از اینکه خبردار می‌شود کارگزار و عامل او در بصره به مهمانی اشراف و مرفهین دعوت شده و او هم پذیرفته است، بعد از تقبیح این عمل و توبیخ او می‌فرماید: بدان که امام شما از دنیای شما بسته کرده است به دو جامه فرسوده و دو قرص نان، من نفس خود را با پرهیزگاری می‌پرورانم، اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل پالوده و مغز گندم و لباسهای فاخر و ... استفاده کنم ولی هرگز، که هوای نفسم بر من غلبه کند، ای دنیا از من دور شو که مهارت را بر دوست نهاده‌ام. اعزسی عنی: از دیده‌ام نهان شو فوالله لا اذل لك فتستذ لینی: به خدا سوگند که راست نمی‌شوم که مرا خوار گردانی.<sup>۵۸</sup>

پیشوای آزادگان و مولی‌الموحدین که خود از هرگونه وابستگی و دلبستگی، آزاد است بینیم چه راه‌هایی را برای رهایی و نجات از بندگی‌ها و دلبستگی‌ها و رسیدن به آزادگی و وارستگی (آزادی معنوی) برای کل بشریت و پیروان خود ارائه می‌دهد چرا که او «مولا» و «مولى الموالى» است، «یکی از معانی کلمه «مولا»: معتق یعنی آزاد کننده است ... اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من كنت مولا فهذا على مولا» ... ملای رومی همین حدیث نبوی را در مثنوی معنوی آورده است و از کلمه «مولى» معنی: آزاد کننده را اراده کرده است.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود وان علی مولا نهاد

گفت هرکس را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا؟ آنکه آزادت کند

بند رقیت زیایت بر کند.<sup>۵۹</sup>

راهکارهای علی علیه السلام برای نایل شدن به آزادی معنوی:

دیدیم که از منظر نهج‌البلاغه، تبعیت از هواها و خواهش‌های نفسانی و دلبستگی به دنیا و مادیات آن، بندگی دنیا و هوای نفسانی است؛ برای رهایی از این بندگی می‌فرماید:

«قاتل هواك بعقلك»<sup>۶۰</sup>: با عقل و خرد خویش هوایت را بمیران. در خطبه ۱۱۱ از نهج‌البلاغه، امام علیه السلام بعد از وصف دنیا و وصف کسانی که دنیا و خوشی‌های آن را انتخاب کردند می‌فرماید: «تعبدوا للدنیا أی تعبد و آثروها ای ایشار»<sup>۶۱</sup>. دنیا را چسان پرستیدند و بنده آن شدند و آنرا چگونه برگزیدند، در نتیجه مردم را از دنیا و تعلق به آن، برحذر می‌دارد: «فإینی احذرکم الدنیا»<sup>۶۲</sup>.

کلید نجات از هرگونه بندگی (رسیدن به آزادی معنوی):

«فإن تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره مغاد و عتق من کل ملکه

و نجاهة من کل هلکة»<sup>۶۳</sup>

همانا تقوی (ترس از خدا) کلید درستی کردار و اندوخته قیامت و موجب رهایی و آزادی از هرگونه بندگی و رهایی از هر تباهی است.

«فقطعوا علائق الدنیا و استظفروا بزاد التقوی»: پس وابستگی‌های خود را به دنیا ببرد و پرهیزگاری را پشتیبان خود کنید و مانند توشه‌ای همراه خویش ببرد.

دنیا دوستی و وابستگی به خوشی‌های آن، بندگی و برخلاف آزادی معنوی است، قطع این دلبستگی به دنیا بوسیله تقوی میسر است و تقوی هم کلید رهایی و آزادگی از هر بندگی است.

«ازهد فی الدنیا بیصرک الله هوراتها»<sup>۶۴</sup>: خواهان دنیا مباش (واسته از دنیا باش) در این صورت خداوند، زشتیهای آنرا به تو نمایان خواهد کرد.

«أنظروا إلی الدنیا نظر الزاهدین فیها و الصادقین عنها»<sup>۶۵</sup> به دنیا با دیدی پارسایانه و رویگردان از آن، بنگرید.

حال، کسی که در دنیا وارسته و آزاده باشد و فارغ از تعلقات و دلبستگی‌ها، در اینصورت، تحمل مصیبتها و بلاها هم براو آسان می‌شود: «من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات»<sup>۶۶</sup>

#### عبادت آزادگان

دیدیم که سلوک اجتماعی آزادگان و سرور آنان علی علیه السلام در عین دارا بودن بالاترین امکان برخورداری‌ها و بالاترین مسؤولیتها و منصب‌ها، زندگی پارسایانه و عدم وابستگی و دلبستگی به نام‌ها و نشانه‌هاست. در سلوک فردی و رابطه با معبودشان نیز، مینا و جوهره اصلی زهد و عرفان (با آزادی معنوی) است، نه مانند عبادت تجار برای طمع به برخورداری‌های اخروی و بهشت و نه مانند بردگان از ترس



جهنم، نه این و نه آن، بلکه عبادتی است عاشقانه و عارفانه و سپس گذارانه به معبودشان، چرا که اینها آزادگان و وارستگانند. «إن قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و إن قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و إن قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الأحرار.»<sup>64</sup>

دیدیم که مدار و محور دلبستگی و بندگی و بردگی و یا آزادی و آزادگی، دنیا و تعلقات دنیا و دل سپردن به آن و برگزیدن خوشی‌های آنست و آزادگی، عدم دلبستگی به تعلقات دنیوی است، حال ممکن است، شبهه رهبانیت و عزلت از دنیا و عدم استفاده از آن به ذهن خطور کند اما منظور از دنیا، این جهان و یا این روزگار نیست بلکه هم‌چنان که اسم آن بر مسمی است، دلبستگی به خوشی‌های گذرا و تعلقات آن و دل سپردن به زشتی‌ها و دون‌ها در مقابل امکان استفاده‌های درست و اصولی و بهتر از دنیا و روزگار است، امام علیه السلام دنیای بهتر و برتر را در پاسخ مردی که دنیا را نکوهش می‌کرد این‌گونه توصیف فرمودند:

«ای نکوهنده دنیا، فریفته به نیرنگ آن، فریفته دنیایی و آن را سرزنش می‌نمایی؟ تو بردنیا دعوی گناه داری یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گنهکاری دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت و خانه عافیت و تندرستی است برای کسی که از آن عبرت و معرفت گرفت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، خانه پند است برای کسی که از آن پند گیرد، دنیا مسجد و سجده‌گاه مجبان خداست و مصلی فرشتگان و فرودگاه وحی خداوندی و محل تجارت دوستان اوست، در آن (دنیا) آموزش خدا را بدست آوردند و بهشت را سود بردند عده‌ای دنیا را در روز ندامت و پشیمانی، مذمت کنند، و عده‌ای دیگر در روز قیامت آنرا می‌ستایند. دنیا آنها را متذکر شد و آنها متذکر شدند و عبرت گرفتند، دنیا با آنان سخن گفت، آنان نیز او را تصدیق کردند، دنیا پندشان داد، آنها هم پند گرفتند.»<sup>65</sup>

### راز آزادی

آزادی چه در بعدی فردی و بعد معنوی و چه در بعد اجتماعی آن، برای رسیدن به کمال و مرحله نهایی خلقت انسان است، از نظر فلسفی علت این که انسان اصالتاً مختار و آزاد آفریده شده این است که این موجود مختار و آزاد با کمال عقل و اندیشه پاک و صاف خود که مرتبط با فطرت الهی و پاک اوست، راه صحیح و هدایت را از گمراهی‌ها، تشخیص داده و

آنرا انتخاب کند و به سعادت دنیا و آخرت نسایل شود، دلایل، استدلالها برهانهای گوناگونی برای انسان مختار عرضه شده و او مختار و آزاد است که یا راه رشد و هدایت را برگزیند یا راه گمراهی و ضلالت را؟ او آزاد در انتخاب است ولی یکی به سعادت و کمال منتهی می‌شود و دیگری به شقاوت و سقوط در حقیض حیوانیت و حتی بدتر از آن، چرا که وجه امتیاز انسان با غیر خود، در اصل اصیل «اختیار و آزادی» است البته آزادی توأم با مسئولیت، او می‌تواند راه رشد را انتخاب کرده و از ملاتکه هم بالاتر رود و یا اینکه راه کج و گمراهی را اختیار کرده و به پائین‌تر از چهارپایان هم سقوط کند، نتیجه این که آزادی در تمام ابعاد آن، نه به این معنی است که هر کسی هرگونه که خواست و دوست داشت عمل کرده و انتخاب کند و در هر حال هم به سعادت و کمال برسد، بلکه راهها و مقصدها واضح و روشن است و رونده مختار و آزاد.

از منظر نهج‌البلاغه هم دیدیم که آزادی و آزادگی، رها شدن از تعصب‌ها و وابستگی‌ها و تعلقات دنیایی و درجه‌ای بالاتر برای وارستگان واقعی، حتی وارستگی از تعلقات اخروی و عروج انسان به تکامل و سعادت است، و تقوای الهی هم کلید هر گونه آزادگی و وارستگی است، گفتم که علی علیه السلام مولی الموالی و مولی المتقین است و آزاد کننده و رهایی بخش هر کسی که به او اقتدا کند. خود نیز خطاب به مردم می‌فرماید: «لقد أحسنت جوارکم و أحطت بجهدی من ورائکم و أهفتکم من ربیع الذل و حلق الضمیم»<sup>66</sup>

با شما به نیکویی به سر بردم و به قدر طاقت از هر سو نگهبانی‌تان کردم و از بندهای خسواری آزادتان کردم و از حلقه‌های ظلم و ستم نجاتتان دادم.

راز آزادی از منظر نهج‌البلاغه، آزاد شدن انسان از هواهای نفسانی و از معصیت خداوند است و تقوی یعنی مخالفت با هرگونه خواهشهای نفسانی چه در بعد شخصی و چه در بعد اجتماعی آن و متقی رها از طمع و حرص به تعلقات دنیا و عدم دلبستگی به جاه و مقام و مکنت و مال است چرا که علی علیه السلام که «مولا»ست خود چنین بوده است و در یک کلام راز آزادی و آزادگی، علی‌گونه و علی‌وار بودن است و پیشوای آزادگان، علی است.



۱. سید جعفر شهیدی، نهج البلاغه، شرکت انتشار علمی و فرهنگی، ج ۴، ۱۳۷۸، ص ۱۲

۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، ص ۱۹۶

۳. امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، مترجم: خسرو شاهی، مجلد ۳ و ۴ / ص ۳۵

۴. ماده اول

۵. ماده چهارم اعلامیه حقوق بشر، با استفاده از منبع شماره ۲

۶. اسراء: ۷۰

۷. انسان: ۳

۸. کلمات قصار، ۷۸ / ص ۳۷۲

۹. نامه ۳۱ / ص ۳۰۴

۱۰. در همین مضمون «الناس کلهم احرار إلا من اقر علی نفسه بالعبودية» (وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۵۴)

۱۱. یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، ص ۱۴۷

۱۲. نامه ۳۱ نهج البلاغه / ص ۳۰۴

۱۳. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۵۴

۱۴. مشروط به عدم تجاوز به آزادی دیگران

۱۵. «الحرية يفهمها العلوی هذه، هي التي تخلق الثورات و تنشئ الحضارات و تهيم علاقات الناس علی اسس التعاون الخیر و تربط الافراد و الجماعات بما

يشدهم إلى الخیر»: الامام العلی، صوت العدالة الانسانية / ص ۱۱۱

۱۶. خطبه ۱۶۹ / ص ۱۷۶

۱۷. خطبه ۱۷۳ / ۱۷۹

۱۸. خطبه ۱۷۷ / ۱۸۵

۱۹. نامه ۳۱ / ص ۳۰۶

۲۰. نامه ۵۱ / ص ۳۲۴

۲۱. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۹۴ ذیل ماده «إنس».

۲۲. خطبه ۳ / ص ۹

۲۳. خطبه ۷۴ / ص ۵۶

۲۴. خطبه ۲۰۵ / ص ۲۳۹

۲۵. خطبه ۹۲ / ص ۸۵

۲۶. خطبه ۲۲۹ / ص ۲۶۲

۲۷. خطبه ۳ / صص ۱۱۰-۱۱۱

۲۸. آقای شهیدی منظور از «حسنان» را نه امام حسن و امام حسین علیهما السلام بلکه بنا به قول ابن ابی الحدید، دو انگشت پای امام علی علیه السلام می گیرند و نیز به معنی

استخوان بازو هم گفته اند. ربك به بخش تعليقات خطبه ۳ / صص ۲۵۱ و ۲۵۰

۲۹. خطبه ۱۳۷ / ص ۱۳۵

۳۰. نامه ۵۴ / ص ۳۴۱

۳۱. خطبه ۳ / ص ۱۱

۳۲. خطبه ۱۳۶ / ص ۱۳۴

۳۳. نامه ۵۴ / ص ۳۴۱

۳۴. نامه ۱ / ص ۲۷۱



۳۵. نامه ۶ / ص ۲۷۴

۳۶. نامه ۶ / ص ۲۷۴

\* مبحث چند نکته با استفاده از کتاب تاریخ خلفا ج ۲ (تاریخ سیاسی اسلام) مورد بررسی قرار گرفت. صص ۲۲۷-۲۳۸

۳۷. همان نامه که به معاویه نوشته شده است که در آن امام علیه السلام ضمن تأکید بر بیعت مردم با او و نیز شورای مهاجرین و انصار بر خلافت امام علیه السلام، معاویه را از

اینکه خلافت جماعت مسلمین، بدعتی پدید آورد و راهی غیر از راه شورای و بیعت عمومی مردم بگردد بر حذر داشته است.

۳۸. خطبه ۱۱۸ / ص ۱۱۷

۳۹. خطبه ۲۱۶ / ص ۲۵۰

۴۰. خطبه ۲۱۶ / ص ۲۵۰

۴۱. خطبه ۲۱۶ / ص ۲۵۰

۴۲. خطبه ۳۳ / ص ۳۴

۴۳. نامه ۴۷ / ص ۳۲۱

۴۴. کلمات قصار (۳۷۴) / ص ۴۲۹

۴۵. خطبه ۱۱۸ / ص ۱۱۷

۴۶. نامه ۵ / ص ۲۷۴

۴۷. نامه ۵۳ / ص ۳۲۶

۴۸. نامه ۵۳ / ص ۳۲۸

۴۹. کلمات قصار (۳۷۱) / ص ۴۲۷

۵۰. کلمات قصار (۱۸۰) / ص ۳۹۲

۵۱. خطبه ۴۲ / ص ۴۰

۵۲. خطبه ۱۰۹ / ص ۱۰۴

۵۳. خطبه ۱۶۰ / ص ۱۶۱

۵۴. نامه ۴۵ / صص ۳۱۹ تا ۲۹۷

۵۵. گفتارهای معنوی، مطهری، / صص ۱۱ و ۱۲

۵۶. کلمات قصار (۴۲۴) / ص ۲۳۷

۵۷. خطبه ۱۱۱ / ص ۱۰۸

۵۸. خطبه ۱۱۱ / ص ۱۰۷

۵۹. خطبه ۲۳۰ / ص ۲۶۳

۶۰. خطبه ۲۰۴ / صص ۲۳۸ و ۲۳۹

۶۱. کلمات قصار (۳۹۱) / ص ۴۳۲

۶۲. خطبه ۱۰۳ / ص ۹۴

۶۳. کلمات قصار (۳۱) / ص ۳۶۴

۶۴. کلمات قصار (۲۳۷) / ص ۴۰۰

۶۵. کلمات قصار (۱۳۱) / صص ۳۸۴ و ۳۸۵

۶۶. خطبه ۱۵۹ / ص ۱۵۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

